جمال شورجه (فیلم‌ساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلم‌ساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلم‌ساز) | شهریار بحرانی (فیلم‌ساز) | پرویز شیخ طادی (فیلم‌ساز) | داود میرباقری (فیلم‌ساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلم‌ساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلم‌ساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلم‌ساز) | شهید آوینی (فیلم‌ساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

هالیوود زیر ذره‌بین

نگاهی به فیلم «انقلاب عیسی»

به نام عیسی(ع) به کام شیطان

فاطمه قاسم‌آبادی

اتفاقات مختلف و رویکرد فرهنگی متفاوتی که در اواخر دهه شصت در آمریکا به وقوع پیوست و تا دهه هشتاد هم ادامه داشت، بعدها به انقلاب جنسی معروف شد.

فرقه‌های مختلفی زیر لوای این انقلاب به وجود آمدند، بعضی شاخه‌های این فرقه‌ها، خودشان را با معیارهای متفاوتی به مذهب پیوند زدند تا بتوانند اعتماد تعداد بیشتری از مردم را به دست بیاورند ولی در نهایت نتیجه این انقلاب و زیرشاخه‌هایش، وضعیت این جوامع را به سمت فروپاشی بنیان خانواده و درگیری با اعتیاد و بیماری‌های جنسی متعدد و... برد.

در مورد آن دوره فیلم‌ها و سریال‌های مختلفی ساخته شده است ولی تا به‌حال هیچ کدام از این ساخته‌ها، به‌اندازه مستندهایی که واقعیت این انقلاب شوم را نشان دادند، نتوانستند یا نخواستند حقیقت را نشان بدهند.

فیلم «انقلاب عیسی» به کارگردانی و نویسندگی «جان اروین» محصول سال ۲۰۲۳ آمریکاست. این فیلم زندگی نامه افراد مشهور انقلاب جنسی مانند «لونی فریزبی» را به صورت محدود به تصویر می‌کشد.

داستان دهه شصت

داستان فیلم «انقلاب عیسی»، با تمرکز روی شخصیت‌های فرعی، در واقع به بیان داستان یکی از تاثیرگذارترین افراد انقلاب جنسی در کالیفرنیا، یا همان «لونی فریزبی» می‌پردازد.

فیلم با نشان دادن زندگی جوانی به نام «گرگوری لاتوری» در سال ۱۹۶۸ شروع می‌شود. او که با مادر مجردش در یک کانکس کوچک در کنار ساحل زندگی می‌کند، طی اتفاقاتی به ماجراهای هیپی‌ها و انقلاب جنسی می‌پیوندد و در این بین، با لونی فریزبی آشنا می‌شود. از طرف دیگر کشیشی به نام «چاک اسمیت»، که کلیسایی در کالیفرنیا را اداره می‌کند، از خلوت شدن کلیسایش ناراحت است و در نهایت این کشیش، به ترغیب دخترش قبول می‌کند جوان گمنامی به نام لونی فریزبی را که موی بلند و ظاهری عجیب، شبیه نقاشی‌های قدیمی از حضرت عیسی(ع) دارد، به کلیسایش راه بدهد و طولی نمی‌کشد که لونی فریزبی به بهانه موسیقی و سخنرانی‌های جانانه اش از حضرت مسیح جوانان بسیاری را به سمت کلیسا می‌کشاند البته این ظاهر ماجراست و در واقع بعد از خطابه‌ها، او با دعوت جوانان و پیروانش به سمت مواد مخدر و یک سری بی‌بند و باری‌های جنسی و... مکتب جدیدی را پایه گذاری می‌کند.

در این بین، طولی نمی‌کشد که مردم خسته از جنگ ویتنام آمریکا که ترجیح می‌دادند از اخبار ناگوار دوری کنند و راهی برای فراموشی التهابات فکری خود پیدا کنند، این کلیسا را پر می‌کنند. آنها که بیشتر به خاطر فریزبی و مکتبش جذب کلیسا شدند، کم کم تغییرات زیادی را در رفتار و گفته‌های این فرد دیدند و در نهایت طی چند سال، فریزبی و کشیش چاک اسمیت، با هم به مشکلات اساسی بر می‌خورند و در نهایت فریزبی از کلیسا می‌رود ولی سبک و سیاق زندگی اش بین طرفدارانش باقی می‌ماند و فیلم با تصویری بسیار روشن از این انقلاب جنسی مثلا مذهبی، به پایان می‌رسد.

انقلاب جنسی آمریکا

یکی از کارهایی که معمولا در هالیوود و سیستم فرهنگ سازی غرب متداول است، عوض کردن جای ظالم و مظلوم است به این شکل که فرد گناهکار را با پرداخت خاص شخصیتی، در جایگاه مظلومین قرار می‌دهند و مخاطبین را از نظر عاطفی شرطی می‌کنند تا با فرد گناهکار و گناهش کنار بیایند!

در مورد فیلم انقلاب عیسی هم وضعیت به همین منوال است اما وصل کردن انقلاب جنسی به مذهب، آن هم مسیحیت، جسارت بسیار قابل توجهی می‌طلبد! مخصوصا که در دین مسیحیت به خاطر تغییراتی که در آن اعمال شده، رُهبانیت و تجرد و دوری از لذات حتی مشروع دنیایی، به شدت جدی گرفته می‌شود و به همین خاطر هم وصل کردن چنین دینی به چنین انقلاب بی‌قید وبندی، حرف‌های زیادی برای مخاطبینش دارد.

در واقعیت بخش کوچکی از هیپی‌ها به سمت وصل کردن خود به مسیحیت رفتند و بقیه بدون نیاز به داشتن برچسب دینی به دنبال آزادی‌های بی‌قید و شرط خود بودند و همین آزادی‌ها در نهایت بنیان خانواده‌ها را از هم فروپاشید تا جایی که امروز دیگر برای غرب، مسئله خانواده دیگر معنایی ندارد و دغدغه اصلی دولت‌ها رواج همجنس‌گرایی، ازدواج با محارم و بی‌هویتی جنسی است.

تبلیغ مواد مخدر به وسیله سلبریتی‌ها

دقیقا از قبل از زمانی که مصرف ماری جوانا در غرب آزاد شود، تا الان که دانه دانه کشورهای غربی به سمت آزاد کردن این مواد می‌روند، مواد مخدر در فیلم‌ها و سریال‌ها تبلیغ می‌شد و پشت این رواج گرایش به سمت مواد مخدر، یک پشتوانه قدرتمند فرهنگی خوابیده بود که با مافیای مواد مخدر به صورت مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط بوده است. به همین منظور از یک زمانی به بعد و دقیقا از بعد از دهه شصت، افراد معروف و سلبریتی‌های غربی، معمولا در زندگی نامه‌ها و خاطرات خود بدون هیچ منعی، از مصرف مواد مخدر صحبت می‌کنند و آن را تجربه‌ای بسیار مفید و حتی راهگشا توصیف می‌کنند. برای مثال «بیل گیتس» و «استیو جابز» به عنوان غول‌های تکنولوژی غرب، چنین تجربیاتی داشته‌اند و در مورد آن بارها صحبت کرده‌اند یا افراد مشهور دیگری مانند «اسنوپ داگ» رپر مشهور در خاطراتش تعریف می‌کند که زمانی برای کشیدن ماریجوانا مجبور شده از کتاب انجیل ورق بکند تا بتواند مواد مصرف کند! یا در مثال دیگری «اروین یالوم» نویسنده و روانشناس مشهور یهودی هم در کتاب خاطراتش با عنوان «شدم آنکه هستم» بارها از تجربیات مصرف مواد متخلف مخدر، خاطره می‌گوید و این تجربیات را بسیار با ارزش می‌داند و کار تا جایی پیش می‌رود که در یکی از این مصرف‌ها به همراه همسرش، بعد از مصرف، مشکلاتشان کاملا حل می‌شود! و بعد یالوم تاکید می‌کند صد البته که همان یک‌بار بوده و دیگر تکرار نشده است!!!

این تبلیغات بیش از حد فرهنگی غرب، در سوق دادن مردم به سمت مصرف مواد مخدر، مثلا برای تجربه و نه اعتیاد، قابل توجه است و مخاطبین ایرانی را به یاد فیلم‌ها و سریال‌های شبکه نمایش خانگی خودمان می‌اندازد که در حد واندازه خودش، مدام سعی دارد کشیدن سیگار و مصرف دیگر مواد مخدر را عادی جلوه بدهد و آن را آرامش بخش بی‌ضرر، توصیف کند!

در فیلم «انقلاب عیسی» اما، کثیف‌ترین بخش در این مسئله است که سازنده هیچ قسمت منفی واقعی، از سوء مصرف مواد مخدر و الکل را نشان مخاطبینش نمی‌دهد و اوردوز یکی از شخصیت‌های فرعی هم در نهایت به خیر و خوشی می‌گذرد اما آیا در واقعیت هم همین طور بوده است؟ آیا این میزان از مصرف مواد مخدر که در بین هیپی‌ها مد شده بود، آسیب‌های جبران ناپذیر برای مصرف کنندگانش نداشته و تنها به آنها طبق گفته فیلم، دید نوینی برای درک زندگی داده است؟

پاسخ مشخص است، در زندگی واقعی مصرف این میزان مواد مخدر زندگی بسیاری از جوانان این گروه‌ها را به باد داده است و اگر یک‌جا آنها را به آن دنیا نفرستاده باشد، از آنها موجوداتی معتاد و بدون آینده ساخته که بارها به خاطر همین مواد، مورد سوءاستفاده‌های مختلف قرار گرفته‌اند و زندگی خود را تباه کرده‌اند ولی مخاطبین هیچ اثری از این واقعیات در فیلم نمی‌بینند.

دروغی که به اسم دین غالب کردند!

در فیلم «انقلاب عیسی»، مخاطبین می‌بینند که سازنده سعی دارد شخصیت لونی فریزبی را به صورت فردی مثلا مذهبی با گرایش‌های هیپی به مخاطبینش غالب کند و روند فیلم مانند رسانه‌های آن زمان آمریکاست. برای مثال داستان فریزبی به قدری برای رسانه‌های آن زمان جذاب بود که موضوع جلد ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ در مجله تایم با عنوان «انقلاب عیسی» چاپ شد و بعد از آن هم رسانه‌های زیادی برای غالب کردن انقلاب جنسی در قالب مذهبی، از این تیتر استفاده کردند....

در فیلم انقلاب عیسی، سازنده به هیچ وجه اشاره نمی‌کند که دلیل واقعی درگیری بین چاک اسمیت و فریزبی، به خاطر مسئله همجنس‌گرایی فریزبی بود که در آن زمان در آمریکا، به هیچ وجه علنی و قابل قبول عام مردم نبود. البته که فریزبی این مسئله را رد می‌کند و به خاطرش کلیسا را ترک می‌کند ولی بعدها عنوان می‌کند که زمانی یکی از مردان در همین گروه، با تهدید چاقو به او تجاوز کرده است! اینکه این ادعا درست بود یا نه مهم نیست، چرا که در نهایت و مخصوصا با مرگ فریزبی به خاطر بیماری ایدز، در سن ۴۲ سالگی معلوم می‌شود که این جنبش مثلا مذهبی تا چه‌اندازه ترسناک و پر سوءاستفاده بوده است. جالب است که در فیلم به هیچ یک از این اتفاقات اشاره‌ای نمی‌شود. واقعیت این است که اگر به رهبر یک فرقه رحم نشود و امنیتی برایش وجود نداشته باشد، دقیقا برای افراد معمولی در این فرقه‌ها چه وضعیتی وجود دارد و آن آزادی و عشق و صلحی که سازنده ادعا دارد این مثلا انقلاب، برای مردم به ارمغان آورد، چطور با وجود مواد و تجاوز و انواع بیماری‌های بدون درمان مقاربتی به وجود می‌آید!!

واقعیت آنچه در ماجرای این فرقه‌ها در آمریکا و در دوران انقلاب جنسی رخ داد، در مقیاس بسیار کوچک‌تر مخاطبین فیلم را به یاد چند وقت اخیر کشور خودمان می‌اندازد که دختران و زنان حتی در راهپیمایی‌های براندازانه هم امنیت نداشتند و مورد تعرض مثلا همفکران خود قرار می‌گرفتند و این مسئله در توئیت‌های بسیاری که در آن دوره توسط زنان و دختران پیرو این تفکرات، در فضای مجازی گذاشته شد، قابل رویت بود.

البته اتفاقات ناگوار و خاطرات بسیار بدتری هم در همین دوره کوتاه به وقوع پیوست و به طور قطع، همین مسائل باعث شد که آن بخش از مردم عام که از روی نا آگاهی از براندازان حمایت می‌کردند، به یکباره خودشان را عقب بکشند و شعارهای توخالی این گروه را دیگر باور نکنند. متاسفانه اینکه به اسم آزادی و صلح و... تا چه حد انسان‌ها، در دوران معاصر مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، قابل بیان نیست ولی اینکه بعد از مشخص شدن تمام حقیقت، باز هم سیستم فرهنگی مانند هالیوود، سعی می‌کند فیلم‌هایی مانند انقلاب عیسی را بسازد که در آن واقعیات را وارونه جلوه بدهند، نشان از امید به عدم تعقل و ناآگاهی این جلادان فرهنگی، نسبت به مردم عام است.

به یاد اسماعیل سلطانیان

مردی که با چشم‌هایش یک قطار را نگه داشت

سعید مستغاثی

«... همین مرد، یک قطار را با چشماش نگه داشت...»

این جمله معرکه گیر فیلم «بای‌سیکل‌ران» بود در وصف نسیم افغانستانی که برای به‌دست‌آوردن هزینه درمان همسرش در یک نمایش محله‌ای قرار بود هفت شبانه‌روز بدون وقفه روی دوچرخه پا بزند. این نمایش، یک معرکه‌گیر داشت که با لکنت زبان، افرادش معرفی می‌نمود و نقشش را مرحوم اسماعیل سلطانیان بازی می‌کرد.

اسماعیل سلطانیان برای آن نقش، نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم مرد از هفتمین جشنواره فیلم فجر شد. جایزه‌ای که یک بار دیگر نیز در بیست و سومین جشنواره فیلم فجر برای فیلم «کافه ترانزیت» مرحوم کامبوزیا پرتوی نامزد دریافتش گردید اما هیچ‌گاه جایزه‌ای دریافت نکرد!

اسماعیل سلطانیان در سینما و تئاتر، خیلی بیش از اینها با سواد و دانش و کارآمد بود. او دانش‌آموخته رشته کارگردانی و بازیگری از دانشکده هنرهای دراماتیک در اوایل دهه ۵۰ بود و از همان روزهای ابتدای انقلاب وقتی وارد حوزه هنری (در آن روزها «حوزه هنر و اندیشه اسلامی» نامیده می‌شد) شد، اگرچه خیلی بیشتر از آنهایی که نامشان در آن ایام به عنوان کارگردان پای فیلم‌ها خورد، فیلم‌سازی و کارگردانی می‌دانست اما مانند آچار فرانسه، همه کاری می‌کرد، از نویسندگی و فیلمبرداری و امور صحنه تا بازیگردانی و سر و کله زدن با انواع و اقسام عوامل فیلم و طراحی و مدیریت تولید و تهیه کنندگی و....

در آن روزهای حوزه هنری، واقعا کار به شکل هیئتی انجام می‌گرفت و مانند کنداکتورهای امروز تولید، هر فرد برای کاری تعیین نمی‌شد ولی موقع ارائه فیلم به جشنواره فجر یا تلویزیون که می‌رسید، ناگزیر باید برای هر کس، عنوانی در نظر گرفته می‌شد؛ یکی را برایش کارگردانی می‌نوشتند، دیگری را طراحی صحنه و یکی دیگر را نویسندگی و.... به همین شکل گروه تولید، هویت استاندارد روز را پیدا می‌کردند در حالی که تقریبا همه عوامل، هر کاری از دستشان برمی آمد مثل هیئت‌ها، انجام می‌دادند. اما در بین همه بر و بچه‌های آن روزهای حوزه هنری یا همان «حوزه هنر و اندیشه اسلامی»، اسماعیل سلطانیان در بند اسم و نام و عنوان نبود. علی‌رغم اینکه بیش از کارگردانی که تنها نامش روی اثر خورده و برایش رزومه درست کرده بود، کارگردانی می‌کرد و همین‌طور در رشته‌های دیگر در طول دوران کاری‌اش هم همین‌طور بود، چه زمانی که در زمان فیلمبرداری اولین قسمت سریال «سرنخ» مرحوم پوراحمد در تئاتر نصر (محل فیلمبرداری) او را دیدم و دیدم در حالی که خیلی کارهای صحنه و بازیگردانی را انجام می‌داد اما نامش تنها به عنوان یکی از بازیگران آن قسمت (تماشاخانه) در تیتراژ آمد و حتی امروز که همه درباره اش می‌نویسند، حضورش در آن سریال، در هیچ‌کدام از سوابق کاری که برایش ردیف کرده‌اند، به چشم نیامد. چه زمانی که در نقش برادر بزرگ خانواده در سریال «وضعیت سفید»، خیلی محجوبانه به خواهران و برادرانش، تذکر آرام می‌داد و حتی زمانی که در سریال «مرد هزار چهره»، می‌خواست یک جوری مابین فرمانده جعلی پاسگاه (مسعود شصت‌چی) و دیگران مصالحه برقرار سازد، همیشه همان‌طور محجوب و آرام و بی‌سر و صدا بود.

مرحوم اسماعیل سلطانیان با بسیاری از فیلمسازان این سینما کار کرد؛ از مخملباف و محمدرضا هنرمند و حاتمی‌کیا و کمال تبریزی تا احمد رضا درویش و احمد رضا معتمدی و پوران درخشنده و مرحوم سلحشور و سیروس مقدم و حمید نعمت‌الله و مهران مدیری و مسعود ده‌نمکی و تاجبخش فناییان و... و تا هومن سیدی.

اما به نظرم ماندگارترین نقشش همان معرکه‌گیر فیلم «بای‌سیکل‌ران» بود که همه آن نمایش نفسگیر و پرتماشاگر را می‌گرداند اما به چشم نمی‌آمد. همان‌جا در توصیف نسیم با همان لکنت زبانش می‌گفت:

«... همین مرد در چین، دو تا گاو را روی یک انگشتش بلند کرده...»

بعید نیست، شاید مرحوم سلطانیان مثل همه کارهای بزرگی که در سینمای ایران انجام داد و کسی متوجه نشد، این کار را هم انجام داده باشد و احدی آن را نداند!

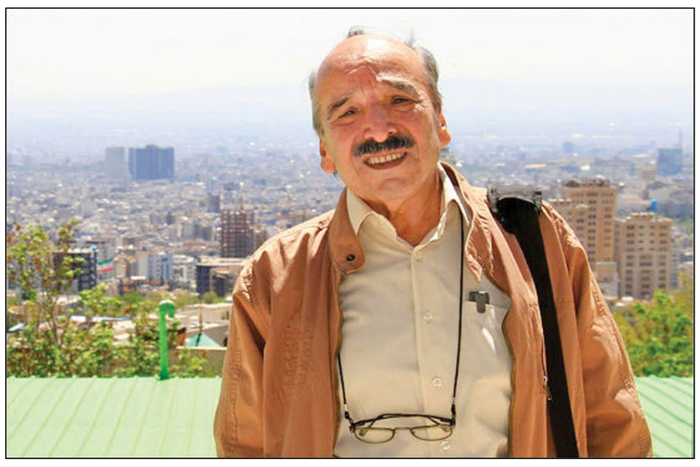

اهمیت تولید سریال درباره تاریخ پهلوی‌ها

پژمان کریمی

اهمیت آگاهی نسبت به تاریخ تا آن‌جاست که قرآن کریم در چندین آیه انسان را به بررسی و مطالعه در احوالات نوع بشر دلالت و دستور می‌دهد. به‌طور مثال در آیه نورانی ۴۲ سوره مبارکه «روم» خداوند متعال می‌فرماید: «قل سیروا فی ارض فانظروا کیف کان عاقبت الذین من قبل کان اکثرهم مشرکین»(۱).

در واقع؛ از دیدگاه قرآن کریم؛ تاریخ منبع معرفت و شناخت، دلیلی و روشی و زمینه‌ای برای تفکر، عبرت آموزی و راهی و ابزاری برای هدایت نوع بشر است.(۲)

در نامه مهر خرد و دریای حکمت؛ حضرت امام علی(ع) به فرزند گرامی شان حضرت امام حسن(ع)، به صراحت می‌خوانیم که امر به شناخت جوامع و روزگاران پیشین شده است، آن‌جا که مولای متقیان نوشته‌اند: «ای بنی انی و ان لم اکن عمّرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت آثارهم حتی عدت کاحدهم...»(۳)، به این معنا که «ای پسرم! درست است که من به‌اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آن‌جا که گویا یکی از آنان شده‌ام...»

از این رو سیر در عالم علم تاریخ، برای فرد و جامعه اسلامی و اساسا هر فرد و اجتماع خردمندی، امری ضروری و ناگریز است. با این مقدمه، چرایی رویکرد به علم تاریخ روشن می‌شود.

باید دانست، اغلب رویدادهای تاریخی هر جامعه، پاسخی به وضعیت‌ها و شرایط اجتماعی وسیاسی و فرهنگی پیشین آن جامعه است. در نتیجه، اگر بنا به درک هر رویداد تاریخی است و اگر مقصود صیانت و پایایی ارزش‌های آن است، باید شرایط و وضعیت و مختصات مقطع پیش از آن رویداد، برای اذهان مخاطب، شرح و تفسیر یابد.

انقلاب اسلامی ایران رویدادی مبارک بود که در قاب و روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بساط حکومت و حاکمیت دو هزار و ۵۰۰ ساله پادشاهی در کشورمان را برچید و حکومت پهلوی دوم را نقطه پایانی ادوار پادشاهی در ایران زمین قرار داد. برای درک اینکه انقلاب اسلامی چه بود و چه هست و نهضت انقلاب اسلامی چگونه و با نظر به چه ضرورت‌ها پا گرفت، کافی است که در نگاهی کلی تبعات حکومت و سلسله‌های پادشاهی در ایران و به‌طور خاصه؛ نتایج و کارنامه سراسر تباهی پهلوی‌ها را مرور کنیم. ببینیم به تعبیری؛ ایران در چه موقفی و نقطه‌ای از ابعاد گوناگون می‌کنند، ۳۰ درصد از پزشکان شاغل، خارجی بودند و در کنار پرستاران فیلیپینی به طبابت مشغول بودند. در همان مقطع، با ۳۶ میلیون جمعیت روزی شش میلیون بشکه نفت به خارجه فروخته می‌شد و همچنان کشور با پدیده افول رتبه اقتصادی و تورم لجام گسیخته روبه‌رو بود. در ایام حکومت استبدادی پهلوی دوم که با ادعای انقلاب سفید، افق مبهم «تمدن بزرگ» دست یافتنی بیان می‌شد، در اون روابط حسنه یا بهتر بگوییم استعماری با آمریکا و غرب، ۴۹ درصد مردم زیرخط فقر زندگی می‌کردند. در سال ۵۵ با وجود به راه‌انداختن تبلیغات گسترده درخصوص سپاه دانش و عملکرد فرهنگی، ۴۸ درصد از ایرانیان بی‌سواد بودند و کل دانشگاه‌های کشور ظرفیت پذیرش ۱۵۰ هزار دانشجوی دختر و پسر را داشت و...!

در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اما چه رخ داد؟

با وجود تحمیل جنگ تجزیه‌طلبانه درست چند ماه پس از پیروزی نهضت حضرت امام خمینی(ره) و نیز تحمیل جنگ هشت ساله و اعمال محاصره اقتصادی و تسلیحاتی و نبود مستشاران نظامی فرنگی، تمامیت ارضی و استقلال کشورمان حفظ شد. امروز ایران از کشور واردکننده جنگ افزار و محروم از تسلیحات فوق پیشرفته، به تولیدکننده هواپیماهای نظامی مانند کوثر و ناوی چون جماران و موشک‌های رادارگریز بالستیک نظیر موشک فتاح و...تبدیل شده است. اکنون کشورمان در ردیف کشورهای صادرکننده صنایع نظامی است. امروز جامعه پزشکی و درمانی ما از ۵۳ کشور بیمار و مراجعه‌کننده دارد. دانشگاه‌ها بی‌نیاز به خارجه، در ۲۷ رشته پزشکی متخصص تربیت می‌کنند. بیش از ۹۰ درصد از داروهای هدف نیاز و مصرف، در داخل تولید می‌گردد. با وجود تحریم‌های همه‌جانبه و بی‌رحمانه و اجرای توطئه‌های ضدامنیتی دشمنان، اقتصاد ایران در میان ۱۹۳ کشور، در رتبه بیست و دوم قرار دارد. نظام سیاسی کشورمان با نزدیک به ۹۰ میلیون نفر جمعیت، بیش از سه میلیون بشکه نفت صادر می‌کند. حالا بیش از ۹۰ درصد ایرانیان با سواد هستند و تعداد دانشجویان بیش از پنج میلیون نفر برآورد می‌شود...همه این دستاوردها را بگذارید در کنار عضویت ایران در باشگاه کشورهای هسته‌ای و فضایی، چرخش قدرت و حرمت رای مردم و بسیاری دیگر از دستاوردهای کلان و زیربنایی که برشمردن و بیان هر یک، مجال دیگری می‌طلبد.

حالا، مقایسه یاد شده، چه واقعیتی را پیش‌رو می‌نهد؟! آیا از گام‌های بلند و سریع مردم ایران رو به پیشرفت و تعالی خبر نمی‌دهد؟ آیا دوران پهلوی‌ها را مقطعی از تباهی و زوال و سقوط ترسیم نمی‌سازد؟ آیا مقایسه یاد شده و بیان و تکرار مداوم جمله مشهور «کجا بودیم و کجا هستیم!» از جمله موجبات قدردانی از نعمت انقلاب اسلامی و صیانت از ارزش‌های مولد آن یا مرتب بر آن و یا منبعث از آن، قلمداد نمی‌شود؟ قطعا پاسخ مثبت است. رسانه قدرتمند و هدف وثوق «سیما» می‌تواند، چون گذشته اما با خلاقیت بیشتر، پژوهش وسیع‌تر و کمیت فراوان‌تر، به تاریخ و به‌طور ویژه تاریخ معاصر بپردازد. اجرای طرح‌های تطهیر رژیم پهلوی و افسانه‌سازی از دوران ایران باستان و ارائه تصویر جعلی و دلنشین از شاهان خونریز و کشورگشا، تاریخ‌پردازی عالمانه و هنرمندانه سیما را بیش از هر زمان دیگر توصیه و تاکید می‌کند.

---

۱) «بگو که در زمین سیر کنید، پس بنگرید عاقبت کسانی که پیش از شما بودند، چگونه بود. بیشتر آنها مشرک بودند.»

۲) ساجدی، عبدالله(۱۳۹۵)، کلیات و مبانی علم تاریخ،پیام نور.

۳) نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

نگاهی به مجموعه «گیل‌دخت»

جذابیت‌های یک درام تاریخی

رسول شمالی ورزنده

مجموعه تلویزیونی «گیل‌دخت» اثری تاریخی از دل اتفاقات و رویدادهای دوره قجری بود که از زمستان سال قبل تا خرداد امسال مخاطبان رسانه ملی را با خودش همراه کرد. این سریال در وهله اول توانست به عنوان یک اثر زیبا از نظر فضا و جغرافیای تصویری و دکور و لباس در بین مجموعه‌های تولید شده طی چند سال اخیر سازمان صداوسیما خودنمایی کند. اگرچه با آغاز این مجموعه شاهد یک درام عاشقانه بین دو شخصیت داستان «گیل‌دخت» و ماجرای گلنار و اسماعیل بودیم اما با دست مایه قرار دادن زندگی این دو شخصیت هدف مهم‌تری پیگیری شد و آن هم به تصویر کشیدن اتفاقات حکمرانی در سلسله قاجار بود؛ تقسیم قدرتی که فراز و نشیب آن را به صورت عینی و ملموس در مجموعه«گیل‌دخت»دیدیم، از ظلم و ستم شاهزاده‌های قجری تا مقاومت دختری به‌نام «گلنار» که در واقع گیل‌دخت داستان این مجموعه است و... همه و همه مثل مهره‌های شطرنج در بازی زمانه دور هم جمع می‌شوند. داستان از ابتدای کار حول محور«گلنار»دختر تقی خان دور می‌زند که شازده«آصف میرزا» با همراهی و همدستی عمه‌اش«طاووس الملوک»، پدر گلنار«تقی‌خان» را از حکومت به پایین می‌کشند و آصف میرزا قصد دارد که خود به عنوان حاکم و شاهزاده قاجار معرفی شود و ماجرای گیل‌دخت پس از به حبس افتادن تقی‌خان و مرگ «احترام السادات» مادر گلنار با حضور پررنگ گلنار در عمارت آصف میرزا وارد مرحله جدیدی می‌شود. گلنار قصه«گیل‌دخت» با زیرکی و هوشیاری بسیار در حالی که گمان می‌کرده «اسماعیل» را در درگیری و اتفاقات ماجرای آصف‌میرزا و پدرش از دست داده با نفوذ در عمارت قجری قصد دارد که هم در مسیر رهایی پدرش از زندان عمارت تلاش کند و هم انتقام مرگ اسماعیل و مادرش «احترام السادات»را بگیرد و در واقع حکومت شازده آصف میرزا را که قصد کرده در آینده به تاج و تخت برسد سرنگون کند. به هرحال مجموعه« گیل‌دخت» با پررنگ شدن شخصیت«گلنار» به بیننده منتقل می‌شود. گلنار دختر حاکم سابق و بزرگ عمارت به‌طور ناشناخته در عمارتی که حالا به تصرف آصف میرزا در آمده جا خوش می‌کند و با حمایت‌های «میرزای رضای آشپز» و در جریان ماجرای گلنار هست و می‌داند که این دختر روستایی خدمتکار که برای کار در مطبخ عمارت شازده«آصف میرزا» آمده همان گلنار دختر تقی خان است علی رغم همه بدرفتاری‌هایی که از سوی زنان مطبخ با او می‌شود با همه توان از«گلنار »حمایت می‌کند تا او همچنان در عمارت بماند و از سویی ماجرای تلخ و شیرین مجموعه « گیل‌دخت »با ظلم و ستم«آصف میرزا» در عمارت و به همراه عمه اش« طاووس الملوک» ادامه دارد و این در حالی است که «گلنار» در عمارت موقعیتی پیدا می‌کند و مرتب به ملاقات پدرش،«تقی خان» در زندان عمارت می‌رود و او را از مسائل و ماجراهای خیانت«طاووس الملوک»و ظلم و ستم «آصف میرزا »آگاه می‌کند و در بخشی از سکانس‌های این مجموعه شاهد افشاگری تقی خان هستیم که در حضور طاووس الملوک و آصف میرزا پرده از راز خیانت و جنایت‌های طاووس الملوک برمی دارد و او را رسوا می‌کند در پی این قضیه« آصف میرزا» عمه‌اش را که حقیقت ماجرای پدر اصلی‌اش یعنی میرزا رضای آشپز را به او نگفته و باعث شده که آصف میرزا، میرزا رضای آشپز را بکشد، طاووس الملوک را به قتل می‌رساند و البته پس از این ماجراها «آصف میرزا » دیوانه‌وار فرمان یک درگیری و به توپ بستن عمارت را می‌دهد و در حالی که تشخیص می‌دهد که دیگر نمی‌تواند برتخت بنشیند فرمان کشتار می‌دهد و در حالی که خشم تمام وجودش را گرفته سراسیمه به این در و آن در می‌زند و هرکسی را جلوی خود می‌بیند دستور کشتن او را می‌دهد و در نهایت هم در مکانی که «تقی خان»پدر گلنار در انباری افتاده و زخمی است وارد می‌شود و او را هم به قتل می‌رساند.

یکی از ویژگی‌ها در مجموعه «گیل‌دخت» به‌کارگیری فضاها و صحنه‌های طبیعی در روستا بود که جنبه تصویری بسیار جذابی برای مخاطبان به همراه داشت و همچنین استفاده از ابزار و امکانات سوارکاری و اسب و آموزش بازیگران و سوارکاری آنها. نیز در این مجموعه تاریخی شاهد همکاری نزدیک و رو در روی بازیگران جوان با هنرمندان پیشکسوت بودیم که برای اولین بار جلوی دوربین رفتند و در مقابل بازیگران با تجربه و قدیمی به‌خوبی توانستند ایفای نقش کنند و جوانان هم در این طرح تاریخی خوب درخشیدند. اما به هر صورت مجموعه«گیل‌دخت»با همه فراز و نشیب‌های تولید و روایت قصه، در برخی موارد نامفهوم و دچار ابهام بود،چراکه در بخش‌های پایانی این مجموعه اگرچه گلنار نتوانست در یک موقعیت تک به تک با آصف میرزا در حالی که مسلح هم بود او را بکشد و انتقام از آصف میرزا بگیرد و مجروحش کرد، داستان به ناگاه در واپسین لحظه‌های پایانی تصویری از سلامتی و آزادی آصف میرزا و صفی الدوله در قاب تلویزیون می‌نشیند که در اندیشه انتقام هستند و.....که برای مخاطبان در این لحظه به عنوان معمای مجموعه «گیل‌دخت» تلقی می‌شود و یک سکانس ناتمام که بیننده تلویزیونی احساس می‌کند که این مجموعه همچنان باید ادامه داشته باشد که این‌گونه نیست.

اما مجموعه«گیل‌دخت» در نگاه آخر باز هم به‌دنبال شخصیت «گلنار» است، شخصیتی که حالا که در پایان این قصه همه داشته‌های معنوی و مادی خود را از دست داده و غمگین و درمانده هست به ناگاه«اسماعیل» از راه می‌رسد و در تصویر گیل‌دخت ظاهر می‌شود. بخش پایانی به هم رسیدن زوج عاشق این مجموعه در واقع تصویری می‌شود از«گلنار و اسماعیل» و ذوق و شوق رسیدن آنها به هم پس از تمامی این ماجراها و اتفاقاتی که رقم می‌خورد. اما آنچه در واقع می‌شود به آن بسنده کرد و پرداخت، این است که روایت ماجراهای تاریخی و به‌خصوص تاریخ معاصر و در واقع به تصویر کشیدن آن فضاهای تاریخی، آدم‌ها، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و از سویی ساختارها با همان شکل و شمایل و حال و هوای خودشان کار سختی است و حتی اگر بشود بخشی از داستان را شبیه سازی کرد، یک موفقیت است؛ و مجموعه «گیل‌دخت» علی رغم برخی از کم و کاستی‌ها و نبود برخی امکانات اما با بهره‌گیری از توانمندی‌های عوامل ساخت این مجموعه می‌شود گفت که از ساختار خوبی برخوردار بوده است و توانسته نمره قبولی از مخاطبان خود بگیرد، به هرحال یقینا رسانه ملی بایستی در مسیر ساخت مجموعه‌های تاریخی قرار بگیرد که به‌نظر می‌رسد امروز رسانه ملی در همین مسیر حرکت می‌کند و شاهد تولید مجموعه‌های بسیار باارزش تاریخی از سوی سازمان صداوسیما هستیم که امیدواریم که این مسیر همچنان درخشان ادامه پیدا کند.